

## سبک شعری مسعود سعد

(مطالعه موردی؛ سطح فکری از دریچه روان‌شناسی)

دکتر زهرا نصر اصفهانی<sup>۱</sup>، صدیقه هادی‌پور<sup>۲</sup>

### چکیده

گروهی از پژوهش‌گران فعال در حوزه سبک‌شناسی و نقد ادبی بر این باورند که سبک هر هنرمند مستقیماً زاینده شخصیت اوست؛ به عبارت دیگر می‌توان گفت بین سبک یک متن ادبی و روحیات و افکار صاحب آن، ارتباط تنگاتنگی وجود دارد، از این‌روی برخی از سبک‌شناسان معتقدند که می‌توان از طریق آثار ادبی دارای سبک فردی به اعماق ذهن و روان شاعر یا نویسنده آن راهی جست؛ بر این اساس نگارنده در این مقاله تلاش کرده است تا با نگاهی روان‌شناسانه اشعار مسعود سعد را واکاوی کند و با توجه به تأثیر عوامل محیطی و نیز شرایط طاقت‌فرسای زندان و پیامدهای آن در روح و جان وی، رد پای علائم و نشانه‌های اختلال افسردگی را در اشعار او آشکار سازد و نیز علت‌ها و زمینه‌های بروز این اختلال را از دیدگاه علم روان‌شناسی تبیین کرده، مصداق‌های آن را در شعر مسعود ارائه نماید و با تحلیل واکنش‌های رفتاری و خلقی او، زمینه‌های ایجاد شناختی ژرف‌تر از شخصیت و شعر بزرگ‌ترین حبسیه‌سرای شعر فارسی را فراهم سازد.

کلیدواژه‌ها: مسعودسعد، افسردگی، غم، زندان، حبسیه.

nasrzahra@yahoo.com

۱. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران.

۲. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد، رشته زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران.

## مقدمه

مسعود سعد سلمان، شاعر نیمهٔ دوم قرن پنجم و آغاز قرن ششم (۴۳۸ یا ۴۴۰ هـ.ق - ۵۱۵ هـ.ق) از ارکان استوار شعر فارسی است. «اصل خاندان مسعود سعد از همدان بوده است و یکی از نیاکان او به غزنین مهاجرت کرده و در دستگاه حکومت غزنوی صاحب مقام و عنوان شده است. پدر مسعود، سعد سلمان در زمان سلطنت مسعود بن محمود غزنوی در سمت استیفا به شهر لاهور هندوستان مأمور شده و در آن شهر سکونت گزیده است؛ مسعود در لاهور به دنیا آمده و در همان جا نشو و نما یافته است» (نوریان، ۱۳۶۴: شش). وی نیز هم‌چون پدر به دستگاه غزنویان وارد شد و در خدمت سیف‌الدوله محمود در آسایش به سر می‌برد، اما دسیسه‌ها و توطئه‌هایی باعث شد تا مسعود از زندگی باشکوه و مرفه درباری، خانواده و حتی شهر و دیار جدا افتد و قریب بیست سال از عمر گران‌قدر او، بی‌گناه در زندان‌های مختلف سپری گردد. تحمیل این شرایط و آلام ناشی از آن، باعث ایجاد اشعار رقت‌انگیزی به نام حبسیات شد که نام و آوازهٔ مسعود سعد را در ادبیات فارسی جاودانه کرد. اکنون بر آنیم تا از دریچه‌ای دیگر حبسیات او را واکاوی کنیم.

از آن‌جا که روان‌کاوی و ادبیات هر دو با تجربهٔ زبان، گفتار و حوزهٔ خیال سر و کار دارند، روابط تنگاتنگی با یک‌دیگر برقرار می‌کنند. ادبیات با کوشش در بیان عوالم درونی و ذهنی افراد وارد حیطهٔ روان‌کاوی می‌شود، روان‌شناسی هم از زمینهٔ پزشکی خود گامی فراتر نهاده و به درون جهان هنر راه یافته است. در واقع روان‌شناسی می‌کوشد با هویدا ساختن حقایق پنهان در متون ادبی به شناخت رازهای ناشناختهٔ آدمی دست یابد؛ بر این اساس اخیراً مطالعات و تحقیقاتی با موضوع بررسی آثار ادبی با نگاهی روان‌شناسانه انجام گرفته که بررسی ابعاد شخصیتی خاقانی و نظامی با توجه به آثار ادبی آنان از این نمونه است. نگارندهٔ این مقاله نیز چنین پژوهشی دربارهٔ مسعود سعد انجام داده که مطالب مندرج در این مقاله بخشی از دستاوردهای حاصل از آن پژوهش است.

## پیشینهٔ تحقیق

در خصوص پیشینهٔ این پژوهش باید گفت: کتابی با عنوان "فرشته‌ای در جنگل" توسط جلال بریمانی تألیف شده که در آن به‌طور اجمال به روان‌کاوی نویسندگان و شاعران زندانی در جهان از جمله مسعود سعد اشاراتی شده است. نویسنده در این کتاب بیشتر به وجود عامل مکانیسم دفاعی "تصعید" در خلق شاهکارهای ادبی توسط هنرمندان محبوس

تأکید دارد و بر این اساس بخشی از کتاب خود را به بررسی دیوان مسعود اختصاص داده است؛ موضوع آن کتاب مشخصاً از موضوع این پژوهش که در آن به طور مبسوط ابعاد شخصیتی مسعود با محوریت اختلال افسردگی و علل و عوامل آن مورد بررسی قرار گرفته، متمایز است.

در این مقاله سعی شده است تا با بهره‌گیری از جدیدترین نظریه‌های روان‌شناسی و برخورداری از اندیشه‌های روان‌کاوان و روان‌شناسان شاخص، دیوان مسعود سعد مورد تأمل و تعمق قرار گیرد و با توجه به این‌که اسارت و اقامت طولانی‌مدت در زندان به‌عنوان یکی از عوامل فشار شدید روحی - روانی می‌تواند باعث ایجاد اختلال افسردگی و درماندگی در افراد شود، علائم و نشانه‌های این افسردگی و عوامل مؤثر در ایجاد و تشدید آن در اشعار مسعود سعد مورد بررسی و تحلیل واقع گردد.

## بحث و بررسی

### الف) افسردگی

«افسردگی عبارت است از احساس غم، دل‌سردی یا ناامیدی به مدت لااقل دو هفته در اغلب روزها و اغلب ساعات روز به علاوه‌ٔ علایم همراه. اکثر مردم ممکن است به علائم خفیف افسردگی دچار شوند و احساس غم و ناشادی داشته باشند. در مواجهه با فشارهای متعدد زندگی هم‌چون عدم موفقیت، مرگ عزیزان، بیماری و پیری، ایجاد و بروز نشانه‌های خفیف افسردگی واکنش طبیعی آدمی به این موقعیت‌ها محسوب می‌شود. افسردگی از جهات گوناگونی انسان‌های مبتلا را تحت تأثیر قرار می‌دهد که اختلال شناختی، اختلال خواب، اختلال تغذیه، سطح خلق و ارتباط اجتماعی از عمده تأثیرات آن می‌باشد. افسردگی تنها زمانی نابهنجار تلقی می‌شود که در عملکرد نابهنجار اختلال ایجاد کند و هفته‌ها بدون وقفه ادامه یابد. نشانه‌های اصلی اختلال شناختی به صورت افکار و اندیشه‌های منفی ظاهر می‌شود. در این قبیل افراد، اعتماد به نفس بسیار کم می‌شود، خودشان را نالایق و ناشایست می‌دانند و خود را به‌خاطر خطاهایشان سرزنش می‌کنند، نسبت به آینده احساس ناامیدی دارند. نشانه‌های شناختی آن نگرش منفی به خویش، یأس و ناامیدی، اختلال حافظه و تمرکز؛ نشانه‌های هیجانی - خلقی آن اندوه و غم و ناشاد بودن می‌باشد» (اتکینسون و دیگران، ۱۳۸۱: ۵۳۶) افسردگی پاسخ طبیعی آدمی به فشارهای زندگی است و تنها زمانی نابهنجار تلقی می‌شود که یا با واقعه‌ای که رخ داده، متناسب نباشد و یا فراتر از حدی که برای اکثر مردم نقطهٔ آغاز بهبود است، ادامه یابد. دو مشخصهٔ

اساسی افسردگی، ناامیدی و غمگینی است. شخص، رکود وحشتناکی را احساس می‌کند و نمی‌تواند فعالیت‌های را آغاز کند، تصمیمی بگیرد یا به چیزی علاقمند شود، به این ترتیب شخص افسرده در احساس بی‌کفایتی و بی‌ارزشی غوطه‌ور می‌شود. «افسردگی - احساس غمگینی، ناکامی و ناامیدی در مورد زندگی، همراه با از دست‌دادن علاقه به اغلب فعالیت‌ها و آشفتگی در خواب، اشتها، تمرکز و انرژی - شایع‌ترین مشکل روان‌شناختی افراد است» (برک، ۱۳۹۰: ۹۱). اگر چه افسردگی از شایع‌ترین اختلالات روانی انسان است ولی بیش از اختلالات روانی دیگر ناشناخته مانده و یا در تشخیص آن اشتباه می‌شود. یکی از علل پنهان ماندن و عدم تشخیص افسردگی، درآمیختن آن با غمگینی معمولی است. در زندگی هر شخص موقعیت‌هایی پیش می‌آید که خواه ناخواه او را غمگین می‌سازد، اما این حالت با آشفتگی واقعی روانی همراه نیست، برخلاف افسردگی که بر کیفیت خلق شخص تأثیر عمیق گذاشته و نحوه ادراک او را نسبت به خویشتن و محیط دگرگون می‌سازد. «غم و اندوه، ناخشنودی از زندگانی، افکار منفی و فقدان انگیزه، نشانه‌های عمده افسردگی است» (تکنیسون و دیگران، ۱۳۸۱: ۵۵۶) به‌طور کلی افسردگی به حالت ناراحتی فراگیر و نوعی احساس اندوه و دل‌تنگی گفته می‌شود. نشانه‌های افسردگی به اندازه‌ای شایع و همگانی است که گاهی با عنوان "سرماخوردگی بیماری‌های روانی" خوانده می‌شود (جی‌اریک و ولف، ۱۳۸۹: ۲۹۲) «در فرد افسرده لااقل دو ضابطه از ضوابط زیر دیده می‌شود: از دست دادن اشتها یا فزون‌خواری، بی‌خوابی یا فزون‌خوابی، کاهش انرژی یا خستگی، مشکلات تمرکز ذهنی یا مشکل تصمیم‌گیری، احساس از دست دادن امید» (دادستان، ۱۳۷۰: ۱۵۴).

متمم شدن بدون آن‌که گناه یا قصوری از فرد سر زده باشد، تحمل فضای تنگ و تاریک زندان همراه با تمامی آلام و شکنجه‌های آن از قبیل تنهایی، سرما، گرما، غل و زنجیرهای سنگین، گرسنگی و تشنگی، رفتار خشن و پر از سوءظن نگاهبانان کریم‌المنظر، دوری از خانه و خانواده و رنج‌های بی‌شمار دیگر، برای کسی که از رفاه کامل و موقعیت و پایگاه سیاسی و اجتماعی مناسبی برخوردار بوده است، به‌طور یقین اثرات ماندگار روحی و روانی در پی خواهد داشت و به‌عنوان یک ضربه روحی شدید، فرد را تا پایان عمر گرفتار خواهد ساخت. بر اساس شواهد شعری در دیوان مسعود سعد، به نظر می‌رسد که وی در دوران حبس، متأثر از محیط زندان و دیگر عوارض ناشی از آن، متحمل فشار و استرس بسیاری بوده است، زیرا در اشعار متعدد به توصیف شب‌ها و روزهای غم‌بار خویش می‌پردازد. از اشک‌ها و ناله‌های خویش سخن می‌گوید و بی‌قراری، چهره زرد و نزار، اشک خون‌آلود، تن نحیف و لرزان، دل‌تنگی و حزن فراوان، ناتوانی جسم و روح،

بی‌خوابی، پریشان‌خاطری و تنهایی و بی‌کسی خویش را با تصویرهای ادبی گوناگون ترسیم می‌کند. در میان این توصیفات و تصویرسازی‌های زیبای ادیبانه می‌توان جلوه‌ها و نشانه‌هایی از اختلال افسردگی را مشاهده کرد:

### ب) علائم و نشانه‌های افسردگی در مسعود سعد

علائم و نشانه‌هایی که طبق نظر روان‌شناسان جزء نشانه‌های افسردگی به شمار می‌رود و در دیوان مسعود سعد شاهد مثال‌های متعدد دارد، عبارت است از:

#### ب. ۱) یأس و ناامیدی

«نظریه‌های شناختی اساساً بر افسردگی تمرکز یافته‌اند. در این نظریه‌ها، افسرده شدن ناشی از تفسیر منفی و مأیوس از رویدادهای زندگی شناخته می‌شود. یکی از پرنفوذترین این نظریه‌پردازان به نام "آرون بک" افکار منفی مردمان افسرده را در سه طبقه قرار می‌دهد و آن‌ها را "سه‌گانه شناخت" می‌نامد: منفی‌اندیشی درباره‌ی خویش، درباره‌ی تجارب کنونی و درباره‌ی آینده؛ منفی‌اندیشی درباره‌ی خویش به صورت بی‌ارزش و ناشایست دانستن خویشتن است. منفی‌اندیشی درباره‌ی آینده به صورت یأس و ناامیدی است: به خاطر ناشایستگی‌ها و نارسایی‌هایی که شخص در خود شناسایی می‌کند، تغییر و بهبود را نامیسّر می‌داند» (تکنیسون و دیگران، ۱۳۸۱: ۵۴۰).

«امید نیست مرا اگر کسی امید بود امید منقطع و منقطع امید امید»  
(مسعود سعد، ۱۳۶۴: ۱۵۵)

اگر ما زندگی خود را با احساس ناکامی، خشمگین از فرصت‌های از دست‌رفته و متأسف از اشتباهاتی که نمی‌توانند اصلاح شوند، بازنگری کنیم، احساس ناامیدی خواهیم کرد، از خودمان متنفر و از آنچه ممکن است اتفاق افتاده باشد، برآشفته خواهیم شد. «هرگاه فرد با یک احساس ناکامی یا کینه و خشم حاصل از فرصت‌های از دست‌رفته و افسوس از اشتباهاتی که اکنون قابل اصلاح نیستند به زندگی نگاه کند، در آن صورت، در یک حالت نومیدی از زندگی، بیزار و متنفر از دیگران و از تفکر نسبت به آنچه می‌توانست باشد و رخ دهد، ناراحت می‌شود. (اگر این کار را می‌کردم!)» (شولتز، ۱۳۷۷: ۳۳۴).

«پس از حس بیچارگی، حس ناامیدی پدیدار می‌شود. ما به این دلیل ناامید می‌شویم چون باور داریم که حادثه غم‌بار بر ما یورش برده است و در نتیجه آن نمی‌توان احساس

شادی، هدف‌مند بودن یا داشتن روحیه‌ای مساعد را مجدداً به دست آورد» (ال. ونینگا، ۱۳۸۶: ۱۷).

زندگی بزرگ‌ترین حبسیه‌سرای شعر فارسی، گاهی آن‌قدر تلخ و ناگوار شده که جایی برای امید باقی نمی‌گذاشته است، شرایط فیزیکی نامساعد زندان، آب و هوای سرد و گزنده در زمستان و هوای گرم و خشک در تابستان، کوهستانی و صعب‌العبور بودن منطقه، جدایی و بی‌خبری از خانواده، فراموشی دوستان و آشنایان، بی‌توجهی مقامات و بزرگان صاحب‌نفوذ، محروم بودن از حداقل امکانات و مایحتاج روزانه و از همه ناگوارتر غم معیشت و فقر خانواده در کنار احساس بی‌گناهی، آیا نمی‌توانسته است مسعود سعد را به‌عنوان یک زندانی، به حدّ جنون برساند تا چه رسد به ناامیدی که شاید کمترین نمود آن است؟! اشعار او از یأس و ناامیدی مفرط حکایت دارد:

«ندهد بیخ بخت من شاخی      ندهد شاخ فضل من باری»  
(مسعود سعد، ۱۳۶۴: ۵۰۰)

«امید به زندگانیم نیست بسی      منصور سعید را بگویند کسی»  
(همان: ۱۰۶۱)

«در کار هر چه بیش همی‌کوشم      افزون همی‌نگردد مقدارم»  
از عمر خویش سیر شدم هر چند      زان آرزو که دارم ناهارم»  
(همان: ۴۷۴)

آری! مسعود به‌عنوان یک انسان رنج‌کشیده گاهی مراحل ناامیدی را تجربه کرده، او حتی ناامیدی به یک لحظه دم و بازدم خویش ندارد، از شدت غم، عمر خود را رو به پایان می‌بیند و زنده ماندن خویش را باور ندارد، ناامیدی او گاهی آن‌چنان شدت می‌گیرد که آرزوی مرگ می‌کند و به خدا سوگند می‌خورد که مرگ را به جان خریدار است.

## ب. ۲) آرزوی مرگ

«آن به من می‌رسد ز سختی و رنج      که به جان مرگ را خریدارم»  
(همان: ۴۷۳)

یکی از روان‌شناسان درباره "آرزوی مرگ" در افراد می‌نویسد: «گاهی احساس‌های منفی بر ما چیره می‌گردد و همه چیز یأس‌آور و نومیدکننده می‌شود و ما هیچ راه‌گریزی از حالات منفی خود نمی‌دانیم، در نتیجه فکر می‌کنیم که مرگ ممکن است تنها راه فرار باشد. آرزوی مرگ، حالت دل‌سردی و ناامیدی ماست و درست متضاد عشق ورزیدن به خویشتن

است» (ماهن، ۱۳۷۵: ۲۰۱). رنج و محنت، گرفتاری و محرومیت، ناکامی، تنهایی و دل‌تنگی عواملی هستند که منجر به ناامیدی و یأس در وجود آدمی می‌گردند و انسان مأیوس را به بن‌بست مرگ می‌رسانند. در واقع مرگ‌اندیشی، غایت تفکر و اندیشهٔ انسان ناامید و افسرده می‌شود؛ مسعود سعد از این قاعده مستثنی نیست، اگرچه اندیشیدن به مرگ برای وی در حقیقت نوعی امید به رهایی از رنج و محنت زندان است، اما بیشتر ناامیدی و افسردگی است که اندیشهٔ مرگ و نیستی را گاه و بی‌گاه مهمان ناخواندهٔ ذهن این مرد تنها و بی‌کس می‌گرداند:

«ای برادر نکو نگر به وجود سازد اندیشهٔ عدم کردن  
تن و جان در خصومتند و سزد عقل را در میان حکم کردن»  
(مسعود سعد، ۱۳۶۴: ۶۱۰)

تنها دل‌خوشی محبوس کوهسار بی‌فریاد این است که سرانجام این عمر محنت‌بار، مرگ است و امید آن دارد که مرگ پایان‌بخش رنج‌هایش باشد:

«از چنین رنج‌ها به حق خدای که به جان مرگ را خریدارم!  
وین سخن گر نه راست می‌گویم کافر و ز خدای بی‌زارم»  
(همان: ۴۷۶)

او حتی مرگ خویش را به دعا از خدا طلب می‌کند:

«جانم ز رنج و محنتشان در شکنجه است یارب ز رنج و محنت بازم رهان به جان»  
(همان: ۶۰۰)

### ب. ۳) دریغ و حسرت

«افرادی که زندگی گذشتهٔ خود را سلسله‌ای از وقایع ناراضی‌کننده و هدف‌های دست‌نایافته و بعضاً ناخواسته می‌دانند، در این دوره، دچار بحران می‌شوند، احساس شکست می‌کنند، دائماً از آینده می‌ترسند و همواره حسرت آن را می‌خورند که چرا در گذشته زندگی بهتری نداشته‌اند. این‌گونه افراد همیشه یا غبطه می‌خورند که چرا نمی‌توانند زندگی را از سر بگیرند، یا این‌که مشکلات و محدودیت‌های وجودی خود را انکار می‌کنند و آن‌ها را برون‌افکنی می‌کنند. تلخی زندگی، احساس پشیمانی و شکست ممکن است فرد را به کھولت زودرس، افسردگی... و نوسان‌های... خلقی دچار سازد» (شاملو، ۱۳۸۱: ۱۷).

«چون ز امسال و پار یاد کنم زار گریم ز حسرت پی‌رار»  
(مسعود سعد، ۱۳۶۴: ۲۷۳)

سپری شدن قریب بیست سال از عمر انسانی بی‌گناه در تنگنای زندان، دور از تمام زیبایی‌ها و محروم از تمام نعمت‌ها، آن هم برای انسانی با احساسات لطیف شاعرانه، یعنی گذراندن بقیه عمر در حسرت و افسوس:

«دریغ شخص که از بند شد نحیف و دو تا دریغ عمر که در حبس شد هبا و هدر»  
(همان: ۳۵۳)

«دریغ از جوانی و آن روزگار که از رنج پیری تن آگه نبود  
نشاط من از عیش کمتر نشد امید من از عمر کوتاه نبود»  
(همان: ۱۵۸)

#### ب. ۴) احساس غمگینی

بسیاری از روان‌شناسان معتقدند: «غمگینی نشانه آشکاری از افسردگی است» (بپهل مارتا، ۱۳۸۶: ۴۲) بخش بزرگی از دیوان مسعود سعد به شرح غم‌های وی اختصاص دارد، با زبان و بیانی آن‌چنان تأثیرگذار که هر خواننده‌ای را متأثر می‌سازد؛ وی سال‌ها مستغرق دریای غم بوده و به این باور رسیده است که بی‌گمان با غم و درد نسبت خویشاوندی دارد:

«حبس را زادم و مرا گویی رنج و غم، مادر و نیا باشد»  
(مسعود سعد، ۱۳۶۴: ۱۵۶)

احساس غم و اندوه در اشعار مسعود سعد آن‌چنان بسامد بالایی دارد که نظر هر خواننده‌ای را متوجه خود می‌سازد بنابراین نیازی به بیان شاهد مثال بیشتر در این مجال اندک نیست.

#### ب. ۵) انس با شب (اختلال خواب)

«معمولاً منوچهری را شاعر شب می‌گویند، اما این وصف برای مسعود شایسته‌تر است، اگر شب‌های منوچهری، شب‌های باده‌نوشی و عشرت است، شب‌های مسعود شب‌های اضطراب و عذاب است» (شمیسا، ۱۳۷۵: ۱۲۵) مسعود با شب‌های تار و طویل زندان انس و الفت دیرینه داشته و با وقوف بر علم نجوم که آن را به کمک منجمی "بهرامی" نام (صفا، ۱۳۶۹: ۴۱۶) فراگرفته، به زیبایی‌های روشن و دست‌نیافتنی آسمان از روزن تنگ زندان خویش می‌نگریسته و در سکوت و هم‌آورد شب‌های اسارت، ابیات غم‌بار خویش را در وصف اجرام و صور فلکی قرین خویش می‌ساخته است؛ شب‌های زندان برای مسعود که



جز حصار و زنجیر و یک روزن، همدمی ندارد، یعنی شب‌های اضطراب و بیداری:

«نخفته‌ام همه شب دوش و بوده‌ام نالان خیال دوست گوی من است و نجم پرن»

(مسعود سعد، ۱۳۶۴: ۶۰۷)

«در حبسیه حتی سرآغاز آن‌ها از جلوه‌های فریبنده حیات و مناظر دل‌ربای طبیعی مانند رنگ و بوی گل و راز و نیاز معشوق خبری نیست، بلکه از همان نقطه شروع سخن از شب است، شبی سیاه و کشنده که در درون خود فاجعه می‌پرورد و مرگ و نیستی و تباهی به ارمغان می‌آورد، شبی آکنده از سکوت که تنها فریاد آمرانه زندان‌بانان و در پی آن ناله‌های محبوسان آرامشش را برهم می‌زند، شبی که به درازای سالی است و زندانی، امیدی به پایان آن ندارد» (ظفری، ۱۳۶۴: ۲۶۱).

«روز تا شب ز غم دل‌افگارم همه شب تا به روز بیدارم»

(مسعود سعد، ۱۳۶۴: ۴۷۵)

«مرا ملال گرفته ز دیر ماندن شب تنی به رنج و عذاب و دلی به گرم حزن در آن تفکر مانده دلم که فردا را از آن که هست شب آبستن و نداند کس که هاله چون سپری شد چه زاید آبستن»

(همان: ۶۰۷)

شمیسا در تبیین تمایز نگرش منوچهری و مسعود سعد نسبت به شب معتقد است شب منوچهری شب سطحی است، در حالی که مسعود با تعابیر سخت عاطفی، خواننده را با خود به اعماق آن شب‌های تیره کوهستانی فرومی‌برد؛ مسعود سعد شب را در بیدارخوابی، در سرمای زمستان، در گرمای تابستان، در بی‌غذایی و بی‌پوشاکی، در نکبت و ادبار، از درون و از بُن جان احساس و تجربه کرده، در حالی که منوچهری فقط گاهی شب را آن هم در آرامش و نشاط و مکنت و اقتدار حس کرده است. یکی از قصاید عالی او درباره شب قصیده زیر است:

«چو مردمان شب دیرنده عزم خواب کنند

همه خزانه اسرار من خراب کنند

من آن غریبم و بی‌کس که تا به روز سپید

ستارگان ز برای من اضطراب کنند»

(شمیسا، ۱۳۷۵: ۴۱-۳۵)

## ب. ۶) شکوه و شکایت

یکی از نشانه‌های افسردگی، گله و شکایت کردن است؛ شخص افسرده، به‌ویژه از روزگار شکایت دارد و گرفتاری‌ها و مشقت‌های زندگی خویش را به روزگار و فلک نسبت می‌دهد (استفاده از مکانیسم دفاعی فرافکنی) :

«روزگار یست سخت بی فریاد کس گرفتار روزگار مباد»  
(مسعود سعد، ۱۳۶۴: ۱۴۵)

اشعار شکایت‌آمیز مسعود سعد را می‌توان در محورهای زیر مورد بررسی قرار داد:

- شکوه از چرخ گردون و روزگار؛
- شکوه از اختران و روشنای فلکی؛
- شکوه از گذر سریع عمر و فرارسیدن پیری و ناتوانی؛
- شکوه از بخت نامراد و طالع سرنگون؛
- شکوه از فضل و هنر خویش؛
- شکوه از جور و جفای یار؛
- شکوه از اوضاع سیاسی و اجتماعی عصر خویش؛
- شکوه از دوستان و ممدوحان؛
- شکوه از دشمنان و بدخواهان؛
- شکوه از فقر و وام‌داری؛

بر اساس این شواهد، می‌توان گفت که اختلال افسردگی، در دوره دوم زندگی مسعود سعد، یعنی در سنین چهل سالگی به بعد که گرفتار حبس و زندان شده، بروز کرده است، زیرا افسردگی با حوادث و رویدادهای تلخ زندگی شخص ارتباط مستقیم دارد و غالباً ناشی از غم برطرف نشده‌ای است.

## پ) علل ایجاد یا تشدید افسردگی در مسعود سعد

### پ. ۱) موقعیت جغرافیایی و اقلیمی زندان‌ها

یکی از روان‌شناسان درباره تأثیر عوامل طبیعی و اقلیمی بر روی جسم و روح افراد می‌گوید: «انسان تحت تأثیر عوامل طبیعی و به‌ویژه منطقه‌ای که در آن زندگی می‌کند و رشد و تکامل می‌یابد، قرار می‌گیرد. این عوامل جبراً تأثیرات خاصی بر جسم و روحیه فرد می‌گذارند؛ مثلاً افرادی که در مناطق سرد یا گرم یا معتدل رشد و نمو کرده‌اند، به علت اختلاف آب و هوای این مناطق، از نظر جسمی و روانی با دیگران تفاوت‌های بارزی

دارند» (شاملو، ۱۳۸۱: ۱۶۴) قلعه‌هایی که مسعود در آن‌جا دوران حبس خویش را گذرانده، اغلب در کوهستان‌ها و بر بلندای قله‌های مرتفع قرار داشته و از شرایط آب و هوایی مطلوبی برخوردار نبوده است، از این‌رو شاید بتوان گفت موقعیت نامطلوب اقلیمی و شرایط نامساعد آب و هوایی در ایجاد حالت خمودگی و افسردگی در مسعود سعد نقش به‌سزایی داشته است. زرین‌کوب در توصیف زندان‌های مسعود می‌نویسد: «این زندان‌ها در کوه‌های بلند جای دارند، از بلندی، تنهایی و خاموشی خود، دائم شاعر را به خیال مرگ می‌اندازند» (زرین‌کوب، ۱۳۴۷: ۱۳).

«آن همه شد، کنون مرا سمجی است بر سر کوه، در میانۀ غار»  
(مسعود سعد، ۱۳۶۴: ۲۷۴)

«مرا جای کوه است و اندوه کوه تنم در میان دو کوه کلان  
فلک بر سرم ازدهایی نگون زمین زیر من شرزه شیر ژیان»  
(همان: ۵۲۶)

محدودیت مکانی و تنگ بودن محیط زندان، روح شاعر را سخت آزرده است:

«فلک از من دریغ دارد خاک زو زو و سیم امید کی دارم؟  
که به هر قلعه‌ای و زندانی در دو گز بیش نیست رفتارم»  
(همان: ۴۷۲)

محرومیت از نور مستقیم خورشید و سرمای گزنده نیز او را به شکایت واداشته است:

«در آن مضیقم آن‌جا که تابش خورشید نیارد آمد نزدیک من جز از روزن»  
(همان: ۶۱۹)

«اندین سمج شدت سرما این تنم را چو زهر بگراید»  
(همان: ۱۴۶)

## پ. ۲. گرسنگی و بیماری

زندگی در شرایط طاقت‌فرسای حبس و تحمل گرسنگی و بیماری، توانایی شاعر را تقلیل داده و زبان شعرش را به گلایه باز کرده است، این امر می‌تواند یکی از عوامل تأثیرگذار بر افسردگی وی بوده باشد. او بارها از گرسنگی و بیماری خویش در زندان شکایت کرده است:

«نه شخص زار مرا قوت شتاب و درنگ نه حلق تلخ مرا لذت از شراب و طعام»  
(همان: ۴۵۰)

«گر خوردنی یابم هر هفته یکی روز  
 از دست مرا کاسه و از زانو خوان است  
 ور هیچ به زندان بان گویم که چه داری  
 گوید که مخور هیچ که ماه رمضان است  
 گویمش که بیمارم و رو شربت و نان آر  
 خنده زند و گوید خود کار در آن است  
 هرچندکه محبوس است این بنده مسکین  
 بی نان نزید هر که چو بنده حیوان است»  
 (همان: ۹۷)

وی بارها از ضعف جسمانی خود سخن گفته و تن نحیف و لاغر خویش را به تصویر کشیده است:

«پیچان و نوان، نحیف و زردم  
 از عجز چو بی‌جان فکنده شخصم  
 گویی به مثل شاخ خیزرانم  
 در ضعف چو بی‌شخص گشته جانم»  
 (همان: ۴۹۰)

### پ. ۳) غم فراق و جدایی از خانواده

مسعود سعد قبل از حبس، در کنار خانواده خویش، از زندگی مرفه و پرنشاطی برخوردار بوده است، جدایی از خانواده و دوستان در دوران زندان، شاید یکی از مؤثرترین عوامل بر افسردگی وی بوده باشد؛ خود در این خصوص می‌گوید:

«از آتش فراق، دل آتشکده شده است  
 از بس سمر که گفته‌ام اندر فراق دوست  
 وز آب این دو دیده کنارم همی شَمَر  
 هم‌چون فراق گشته‌ام اندر جهان سمر»  
 (همان: ۲۹۱)

«دل ز محنت خون گشت و خون همی‌گیرم

همه شب از غم عورات و انده اطفال»  
 (همان: ۴۲۹)

### پ. ۴) فقر و تهیدستی

فقر و تهیدستی و فقدان هر نوع زاد و توشه‌ای، رنج تنهایی و زندان را برای مسعود مضاعف می‌کرد، محرومیت از حداقل مایحتاج روزانه هم‌راه با احساس تنگدستی و فقر برای او که زندگی مرفه پیشین او را بر مسند عزت نفس و مناعت طبع نشانده بود، غیر قابل تحمل می‌نمود، به این رنج طاقت‌فرسا باید غم "عورات بی‌نهایت و اطفال بی‌شمار" را هم افزود:

«لیکن اکنون ز بهر ساز سفر  
 سخت بی‌توش و بس پریشانم»  
 (همان: ۴۹۱)

وام دار این و آن بودن، هم‌راه با احساس فقر و تهیدستی فشارهای روحی مسعود را تشدید می‌کرد:

«نه دم کدیه همی‌کوبم      نه دم عشوه همی‌دارم  
روزی نیم خورده می‌طلبم      که بدو وام کرده بگذارم»  
(همان: ۴۷۵)

### پ. ۵) مرگ عزیزان

«درسمج‌های تنگ و خشن مانده مستمند      در بندهای سخت بتر مانده سوگوار»  
(همان: ۲۶۷)

«ساده‌ترین علت افسردگی و شاید بارزترین آن، از دست دادن دردناک یک عزیز است. این موضوع می‌تواند مرگ همسر، فرزند و حتی یک حیوان دست‌آموز باشد» (د/رابی، ۱۳۸۴: ۲۱۷) اوج بیان مرثیه در بیان اندوه‌ها و دردهایی است که شاعر از مرگ یک عزیز درمی‌یابد، از سایه مخوف مرگ (زرین‌کوب، ۱۳۴۶: ۱۷۰). شاید سخنی به گراف نباشد اگر بگوییم جریان ناهموار زندگی مسعود سعد، خود به مرثیه‌ای طویل می‌ماند که هر بیت آن با سوز و گدازی هم‌راه است، مرثیه‌ای به درازای شب‌های فراق، به تیرگی ظلمت زندان و به بلندای کوهسار بی‌فریاد. مسعود خود در هجران و جدایی از خانواده و دوستان خویش غمگین و افسرده بوده و غم و محنت زندان و گرفتاری‌های محرومیت و وام و تنگدستی به اندازه کافی او را رنجیده‌خاطر می‌ساخته است، در چنین شرایطی خبر مرگ عزیزان، رنج مضاعفی بر شانه‌های فروافتاده او فرود آورده و شدیدترین لطمات و آسیب‌های روحی - روانی را بر او وارد کرده است. مسعود سعد در قلعه "مرنج" خبر مرگ دو تن از عزیزترین اعضای خانواده خویش را می‌شنود، او پدر و فرزندش را از دست می‌دهد، غم و اندوه فقدان آنان را به تنهایی متحمل می‌شود و در سوگ آنان در خلوت غریب زندان به عزا می‌نشیند و شعر را مرهمی بر داغ دل خود می‌کند:

«در حبس مرنج با چنین آهن‌ها      "صالح" بی تو چگونه باشم تنها؟  
که خون‌گیریم به مرگ تو دامن‌ها      گه پاره‌کنم ز درد پیراهن‌ها»  
(مسعود سعد، ۱۳۶۴: ۹۷۹)

«چنان بگریم بر تو که هیچ‌کس نگریست      که هیچ‌وقت به فضل تو هیچ‌کس ناید  
تو با زمانه اگر بس نیامدی شاید      که هیچ مرد هنر با زمانه بس ناید»  
(همان: ۱۴۹)

از دیگر عوامل تأثیرگذار در افسردگی مسعود، می‌توان به درماندگی آموخته‌شده و خودکم‌بینی اشاره کرد:

پ. ۶) خودکم‌بینی، خودتنبیهی و احساس حقارت

«سفله است بسی جان من که چندین در تن بکشد رنج و بر نیاید»  
(همان: ۱۸۳)

«خودتنبیهی: تنبیه خود، خشم و غضب را متوجه درون و خود برگرداندن» (بهرامی و معنوی، ۱۳۷۰: ۱۹۳). خودکم‌بینی نیز مانند خودتنبیهی یکی از شایع‌ترین اختلالات روانی است، آن قدر که کسی آن را اختلال به حساب نمی‌آورد! اکثر ما علائمی از خودکم‌بینی را در خودمان سراغ داریم و آن طور که باید، خودمان را دوست نداریم. «آدلر معتقد بود که در هر انسانی احساس حقارت وجود دارد؛ زیرا هر فرد به هنگام تولد موجودی کاملاً ضعیف و بی‌چاره است و در تمام دوران طولانی کودکی خود، به دیگران اتکا دارد. این احساس حقارت را عوامل جسمی و اجتماعی تشدید می‌کنند. یکی از شیوه‌هایی که افراد برای جبران این احساس حقارت و ضعف به کار می‌برند، تلاش برای کسب قدرت است و انکار و عقب‌نشینی از واقعیت، شیوه دیگری در این مسیر است» (شاملو، ۱۳۸۱: ۹۲).

در موارد متعدد، محیط غم‌بار زندان و زندگی توأم با ناملایمات گوناگون، مسعود را به سوی ابراز احساسات منفی نسبت به خود سوق داده، تا جایی که به تحقیر و نکوهش خویش پرداخته و خود را متهم به بی‌لیاقتی و بی‌حمیتی کرده است:

«آبم که مرا هر خسی بیابد      علکم که مرا هر کسی بخاید»  
(مسعود سعد، ۱۳۶۴: ۱۸۳)

«هم‌چو من در میان خلق ضعیف      در میان نجوم، نجم سُه‌ها»  
(همان: ۱)

«بندی است گران به دست و پایم در      شاید که بس ابله و سبک‌بارم»  
(همان: ۴۷۳)

«ز بی‌حمیتی ای دوست چون غلیواجم      نه ماده خود را دانم کنون همی و نه نر»  
(همان: ۳۵۳)

شرایط طاقت‌فرسا و ملال‌آور زندگی مسعود گاهی آن‌چنان تحمل‌ناپذیر بوده است که وی ناگزیر به نوعی خودکم‌بینی و خودتنبیهی رسیده است، گویی او عقده‌های این مظلومیت را بر سر خود خالی کرده وقتی به خود ناسزا و دشنام می‌گوید و خویش را به

صفات ناشایستی چون ریش گاو، خر، مخنث، نادان، بی خرد، دیوانه، بی بصر، کور و کر متهم می سازد:

«دعوی زیرکی همی کردم  
در جهان هیچ آدمی مشناس

(همان: ۲۷۴)

«خرم و نیم خرم و ابله و مخنث من  
خرد ندارم و دیوانه زادم از مادر»

(همان: ۳۵۴)

### پ. ۷) درماندگی

«آسیمه شدم هیچ ندانم چه کنم من  
عاجز شدم و کردم بر عجز خود اقرار»

(همان: ۲۰۸)

«مفهوم درماندگی آموخته شده معرف منفی ترین حالت درک از خود است. درماندگی

آموخته شده نوعی حالت روان شناختی است که وقتی فرد انتظار داشته باشد رویدادهای

زندگی او غیر قابل کنترل باشند، به وجود می آید. درماندگی آموخته شده و افسردگی از این

نظر شبیه هستند که انتظارات یکسانی هر دو را ایجاد می کنند: فرد انتظار دارد که

رویدادهای ناگواری اتفاق خواهند افتاد و برای جلوگیری از وقوع آن ها کاری نمی توان

کرد. درماندگی آموخته شده و افسردگی، نشانه های مشابه (بی ارادگی، عزت نفس پایین،

بی اشتیایی) و راهبردهای درمانی مشترک نیز دارند (گذشت زمان، تغییر شناختی -

رفتاری)» (مارشال ریو، ۱۳۹۰: ۲۶۵ و ۲۷۵) افرادی که شدیداً افسرده اند، احساس درماندگی

می کنند، آنان به طور معمول انتظار ندارند که چیزی به نفع آنان تمام شود. سلیگمن بین

نشانه های افسردگی و ویژگی های درماندگی آموخته شده شباهت هایی یافته است. همه ما

وقتی در کاری ناکام می شویم یا زمانی که رویدادهای بیرونی توان گاه به نظر می رسند،

گاهی دچار احساس درماندگی می شویم. با این همه، صرف نظر از این که در آن لحظه

چقدر ناخشنود یا خشمگین باشیم، اغلب ما بعد از مدتی بهبودی می یابیم، اما بعضی افراد

به راحتی بهبود نمی یابند و افسردگی آنان می تواند مدت درازی ادامه یابد؛ آنان ممکن است

ناکامی خود را در یک فعالیت، به زمینه های دیگر زندگی و به احساس های شخصی

خویش تعمیم دهند، در نتیجه، ممکن است در تمام موقعیت ها درمانده و افسرده شوند و

شاید انگیزه تلاش خود را از دست بدهند (شولتز، ۱۳۷۷: ۵۴۰) «وقتی شرایط تنش زا

استمرار پیدا کند و شخص توفیقی در حل و فصل آن نداشته باشد، ممکن است خمودگی

عمیق شده و به صورت افسردگی درآید. نظریه درماندگی آموخته شده (سلیگمن، ۱۹۷۵)

نشان می‌دهد که ممکن است رویدادهای آزاردهندهٔ مهارنشدنی منجر به افسردگی شود»  
(تکنیسون و دیگران، ۱۳۸۱: ۴۹۴).

از آن‌جا که درماندگی آموخته‌شده یکی از عوامل ایجاد افسردگی است و نیز از آن‌جا که با استناد به شواهد شعری شاید بتوان مسعود سعد را در مقطعی از زندگی خویش دچار افسردگی و ناکامی دانست، پس به نظر می‌رسد که وی به درماندگی آموخته‌شده نیز مبتلا بوده باشد. توسلات، مددجویی‌ها و تلاش‌های مسعود سعد قریب بیست سال طول کشید تا به نتیجهٔ دل‌خواه وی یعنی آزادی بینجامد؛ از این‌رو احتمال بروز درماندگی آموخته‌شده در وی قوی‌تر می‌شود. مسعود در مواجهه با موقعیت دشوار زندان و محیط آزاردهنده‌ای که او را به نقطه‌ای از بن‌بست رسانده بود، دست به تلاش‌هایی زد تا بتواند مدت زمان محکومیت خویش را کوتاه کند و راهی برای آزادی خویش بیابد، اما سال‌های متمادی، تلاش‌ها و توسلاتش راه به جایی نبرد و بجز سرخوردگی ارمغانی برایش نداشت، بنابراین احساس درماندگی را در او برانگیخت:

«از بهر خدای دست من گیر      کز پای تن من اندر افتاد»

(مسعود سعد، ۱۳۶۴: ۱۴۴)

«فریاد رسیدم ای مسلمانان      از بهر خدای اگر مسلمانم»

(همان: ۴۹۵)

«به‌حق دادآفرین، به نعمت شاه شرق      که برکشی مرا از بن این اضطرار

امید عالی تویی وفا کن امید من      زآن‌که امیدم به تست جمله پس از کردگار»

(همان: ۲۷۹)

## نتیجه

پژوهش‌گران حوزهٔ سبک‌شناسی و نقد ادبی بر این باورند که می‌توان آثار ادبی را به وقایع زندگی، مکنونات خاطر و احساسات و عواطف پدیدآورندهٔ آن اثر مربوط ساخت. بر این اساس در یک مطالعهٔ دو سویه بین اشعار مسعود سعد از یک سو و نظریه‌های روان‌شناسی از سوی دیگر، ابعاد و لایه‌های پنهان شخصیت او مورد بررسی قرار گرفت تا بر مبنای آن بتوان به شناخت دقیق‌تری از او و سطح فکری آثارش دست یافت؛ نتایج حاصل از این مطالعه گویای آن است که زندانی شدن و اسارت تقریباً بیست ساله، عامل تحول و تمایز شعر مسعود به شمار می‌رود. پژوهش‌گران حوزهٔ سبک‌شناسی این تحول ناخواسته در شعر مسعود سعد را سرآغازی برای حرکت شعر از برون‌گرایی به درون‌گرایی و تغییر ذائقهٔ شعر در گرایش به غزل می‌دانند و اشعار وی را در شمار نخستین جرقه‌های تغییر سبک از خراسانی به عراقی محسوب می‌دارند؛ زندانی شدن مسعود سعد اتفاق



ناخوشایندی بود، اما اگر در زندگی وی واقع نمی‌شد، هرگز اشعار او در دستیابی به سبک فردی، چنین تشخص ویژه‌ای نمی‌یافت.

مسعود سعد که به‌علت برخورداری از موقعیت ویژه سیاسی و اجتماعی پدرش و نیز بهره‌مندی از فضائل و کمالات اکتسابی خویش، به دربار راه یافته و از زندگی مرفه درباری، موقعیت اجتماعی و منصب‌های سیاسی برخوردار گشته بود، در مواجهه با شرایط سخت و طاقت‌فرسای زندان، به مرور زمان دچار افسردگی شد و این امر شعر او را جهت بخشید و تحت تأثیر قرار داد.

شرایط نامطلوب جغرافیایی و اقلیمی زندان‌ها همراه با اعمال محدودیت‌های فیزیکی و شکنجه‌های روحی و جسمی، گرسنگی، بیماری، جدایی از خانواده و هجران دوستان، فقر و تهیدستی و مرگ عزیزان از جمله عواملی است که می‌توانسته باعث ایجاد یا تشدید افسردگی در مسعود سعد گردد، این عوامل در گذر زمان باعث ایجاد احساس خودکم‌بینی، خودتنبیهی، احساس حقارت و درماندگی در وی گردیده و اندک‌اندک مسعود را به سوی اختلال افسردگی پیش برده است.

علائم و نشانه‌هایی چون: یأس و ناامیدی، آرزوی مرگ، اظهار دریغ و حسرت، احساس غمگینی مفرط، اختلال خواب، شکوه و شکایت از زمین و زمان، دوستان و دشمنان، بخت نامساعد و حتی شکایت از فضل و دانش خویش می‌تواند جلوه‌هایی از وجود اختلال افسردگی در مسعود سعد باشد، همان موضوعات و مضامینی که سطح فکری شعر مسعود را می‌سازد و آن را از حیث سبک، در تمایز و تشخص ویژه‌ای نسبت به سایر آثار ادب فارسی قرار می‌دهد.

## منابع

۱. اتکینسون، رینا. (۱۳۸۸). متن کامل زمینه روان‌شناسی هیلگارد. محمدتقی براهنی و دیگران. تهران: رشد.
۲. ال. ویننگا، رابرت. (۱۳۸۶). موهبت امید، چگونه شوربختی‌هایمان را از سر بگذرانیم. شیرین لارودی (افراشی). تهران: قطره.
۳. برک، لورا. (۱۳۹۰). روان‌شناسی رشد. از نوجوانی تا پایان زندگی. یحیی سیدمحمدی. (ج ۲). تهران: ارسباران.
۴. بهرامی، غلامرضا. معنوی، عزالدین. (۱۳۷۰). فرهنگ لغات و اصطلاحات چهارزبانه روان‌پزشکی. آنسیکلوپدی روان‌پزشکی. تهران: دانشگاه تهران.
۵. جی، اریک. ای وولف، دیوید. (۱۳۸۹). روان‌شناسی مرضی کودک. محمد مظفری مکی‌آبادی و اصغر فروغ‌الدین عدل. تهران: رشد.
۶. دادستان، پری‌رخ. (۱۳۷۰). روان‌شناسی مرضی تحولی. تهران: لادن.
۷. دارابی، جعفر. (۱۳۸۴). نظریه‌های روان‌شناسی شخصیت (رویکرد مقایسه‌ای). تهران: آبیژ.
۸. زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۴۷). با کاروان حله. تهران: علمی.
۹. \_\_\_\_\_ . (۱۳۴۶). شعر بی دروغ. شعر بی نقاب (شامل بحث در فنون شاعری. سبک و نقد شعر فارسی). تهران: علمی.
۱۰. شاملو، سعید. (۱۳۸۸). مکتب‌ها و نظریه‌ها در روان‌شناسی شخصیت. ج ۹. تهران: رشد.
۱۱. شمیسا، سیروس. (۱۳۷۵). زندانی نای. گزیده اشعار. تهران: سخن.
۱۲. شولتز، دوران. (۱۳۷۷). نظریه‌های شخصیت. یوسف کریمی و دیگران. ج ۴. تهران: ارسباران.
۱۳. صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۶۹). تاریخ ادبیات در ایران. ج ۲. تهران: فردوس.
۱۴. ظفری، ولی‌الله. (۱۳۶۴). حبسیه در ادب فارسی. تهران: امیرکبیر.
۱۵. مارشال ریو، جان. (۱۳۹۰). انگیزش و هیجان. یحیی سیدمحمدی. تهران: ویرایش.
۱۶. ماهن، سوزنامک. (۱۳۷۵). روان‌پزشک جیبی. جمال هاشمی. تهران: حیدری.
۱۷. مسعود سعد سلمان. (۱۳۶۴). دیوان. به اهتمام مهدی نوریان. اصفهان: کمال.
۱۸. یهل مارتا، سوزی. (۱۳۸۶). کودکان طلاق. سوگ و بحران (التیام آسیب. بازایابی امید). ترجمه محمد بازاللهی. تهران: گویش نو.